اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

الحمدلله می­خواستم اولش بگويم که ديشب وقتی اين قال الصادق را خوانديم ديديم آقای خادمی، ديگران و شماها فرموديد به اين­که اين معلوم است کلام صدوق است ديگر بعد از چند جلسه بعد متن، الحمدلله تخصص شما، بعد از چند جلسه واقعاً

س: اثرش زياد

ج: بله اثر، که زود شناختی خودتان بدون اين­که

س: اميدوار شديد

ج: اميدوار شديم و اين يک نکته واقعاً خوبی است که بحث به يک نتيجه­ای برسد و اين کار سنگينی هم هست بينی و بين الله کار سنگينی است، که خب تا حالا معلوم شد که خيلی پر ثمر با اين­که ما خيلی کم حديث خوانديم، اگر همه احاديث را ببينيم که مصيبت­زاست جمله بحث تقطيع بود، البته عرض کرديم اين بحث­ها طولانی­تر از اين حرف­ حالا، يک نحو ديگر تقطيع هست که نمی­شود حالا آن را تقطيع گفت يا تقطيع نگفت؟ اين روايتی که در باب ان شهد اهل بلد آخر که مرحوم آقای خويي آوردند خب آقای خويي اين حديث را آوردند در اين­که در هر بلدی باشد البته­ بعدها شرط کردند که به شرطی که شب باشد آن رؤيت ثابت می­شود برای همه بلاد،

س: سر اول مطلق بود

ج: اول مطلق بود بعد مقيد کرد، حالا اين­که آيا اين مطلب حالا آن بحث بحث چيزش را الآن نمی­خواهيم وارد بشويم

س: بلد آخرش را مثل آقای شعرانی و اين­ها گفتند بلد آخر نزديکی که متعارف بوده

ج: نه آقای شعرانی همه به اصطلاح، مشهور بين علماء بلد آخر نزديک گرفتند البته ايشان تمسک کردند به اطلاق بلد آخر، چون بلد آخر شامل بله همه اين بلاد می­شود آن­ها حرف­شان اين است که بلد آخر به اصطلاح عبارت از آنی است که به اصطلاح نزديک باشد يعنی متعارف باشد، يا به عبارت ديگر يک ملازمه­ای باشد بين اين دوتا در رؤيت حالا آن بحث خود آن مسأله و اختلاف آفاق، چرا مطرح شد و اين­ها اختلاف آفاق به اين عنوان در روايات ما هم به اين عنوان نيامده، اما در روايات متأخر ما چرا يکی آمده از امام هادی که می­گويد ما در بغداد نديديم و يقول الحساب قبلنا، حساب در اين­جا نه به معنای حسابگر، يعنی منجمين، منجمين می­گويند در اين شب در اندلس ديده می­شود يعنی در بلاد غربی، حضرت می­فرمايد نه، اعتبار به آن است، غرضم اين­که اهل بلد آخر اين تدريجاً با آمدن همين مسائل اين طوری يک نوع بحث ملازمه را مطرح کرد در حقيقت مسأله بلد آخر حالا نکته­اش اختلاف افق و اتفاق افق و اين­ها نبود، نکته­اش ملازمه بود بين دو منطقه بين دو شهر که اگر در يک شهر ديده شد در شهر ديده می­شود آن وقت اين ملازمه را به شکل­های مختلفی بيان کردند مسأله اختلاف آفاق مطرح شد و اين­ها و الا بحثی نبود در اول که اصلاً بحث بيايد اساساً روی اختلاف آفاق، بحثی روی اختلاف آفاق نيست نبوده، اين نکته­ای است که اصلاً نبايد بحث اختلاف آن را مطرح کرد، اختلاف را به اين جهت مطرح کردند که ببينند چون علم يواش يواش آمد ديگر، علوم غربی به لحاظ حساب و محاسبات نجومی، تلازم مابين دو منطقه تلازمش که اگر در يک­جا رؤيت شد اين در روايات نبوده، در روايات اهل سنت که اصلاً نيست، اصلاً نيست بحث روايات نبوده، بحث اختلاف­ها، در روايات ما هم از ائمه عليهم­ السلام نيست همين موردی که از امام هادی در توقيعات آمده، البته خيلی از توقيعات امام هادی چون راوی اخير که کتبت اليه مجهول است روشن نيست اشکال می­کنند، آن توقيعات را هم مثلاً نق نق می­زنند، ديگر اين­ها يک شرحی دارد در روايات امام هادی که الآن جايش اين­جا نيست آن هم بين بغداد و اندلس است بين بغداد و اندلس و انصافش هم همين طور است مثلاً اگر در بغداد عمر هلال هشت ساعت در اندلس به اصطلاح فرض کنيد چهارده، پانزده ساعت آن وقت آن­ها تصورشان اين بود که به دوازده ساعت، الآن گاهی بيست، بيست و يک ساعت است رؤيت نمی­شود به دوازده ساعت صلاحيت رؤيت دارد گاهی هم گفتند تا ده ساعت، حالا به هر حال بحث اختلاف آفاق در متن روايات نيامده خوب دقت کنيد، اين بحثی بوده که بعدها مطرح کردند و اصولاً درستش هم همين است اختلاف آفاق عرض کردم ما در حقيقت در بحث هلال دو مکتب اساسی، تصور اساسی می­شود يکی اين­که ما تابع محاسبات نجومی و خروج ماه از محاق و طبق همان قواعدی که دارند علم نجوم و اين­ها طبق آن قواعد نجومی و محاسبات و اين­ها باشد يکی طبق رؤيت باشد ديگر غير از اين اين بحث اختلاف آفاق جزء بحث اصلی نيست بحث اصلی اين دوتاست آيا به اصطلاح، اهل سنت خب اول رؤيت را می­گفتند، ثم للرؤيه و زياد هم دارند و بحث هم اين است که آنها در صحيح بخاری اولش اين دارد، انا امة امية لانکتب و لا نحسب، ما امتی هستيم بی­سواد نه به نوشتن، نه محاسبات، نحسب يعنی محاسبات نجومی، فصوموا للرؤيته و افطروا للرؤيته، مثل بقيه بدوی­ها، بدوی­ها در صحری وقتی ماه را در يک حالت ضعيف می­بينند تا مرتبه دوم می­بيند می­گويد يک ماه، ماه فاصله مابين رؤيتين است، رؤيتين هلال به اصطلاح، اين اصطلاح ماه است، در حالتی، محاسبات نجومی می­گويد نه، اين طور نيست ماه مثلاً بيست و هشت روز و کذاست اين نصف روز به آن اضافه می­شود به اين اضافه می­شود يک محاسبات خاصی می­کنند و طبق باز نقاط کرة زمين و جاهای مختلفش مثلاً می­گويند اين ساعتی فرض کنيم بين المللی فلان، ماه از محاق نسبت به کرة زمين خارج می­شود آن وقت در آن ساعت مثلاً من باب مثال در افق بغداد ساعت شش است، در افق ايران ساعت هفت است، در افق فلان­جا اين­ها را بعد اينها مشخص می­کنند، يعنی نه بعد، يعنی اينها همه­اش تشخيص داده شده، من در جايي ديدم که محاسبات نجومی در چين سابقه پنج هزار ساله دارد، همين طور که پيغمبر فرمودند سه هزار و پانصد سال قبل از اسلام اين­ها محاسبات داشتند،

ج: ما اهل محاسبات نيستيم،

س: چينی­ها؟

ج: صوموا للرؤيته افطروا للرؤيه در همان اوائل هم عامه مسلمان­ها رؤيت بود، عامه مسلمان­ها، بحث را روی رؤيت بردند بحث محاسبات ديگر مطرح نشد، همين يواش يواش که ديگر محاسبات قوی شد که اين روايت بايد سال­های دويست و چهل باشد ديگر حالا نوشته شب سه شنبه يا چهار شنبه از ماه شعبان ما نديديم اما می­گويند در اندلس، يقول الحساب، حساب می­گويند در اندلس ديده می­شود اين به نظرم سندش هم مشکل دارد، مشکلی من عرض کردم توقيعات حضرت هادی مشکل ندارد آقايون مشکل گرفتند، مشکل ندارد اين به خاطر اين­که افرادی که سؤال می­کنند افراد عادی هستند افراد عادی را ما نمی­شناسيم راوی نيستند مثل استفتائاتی که الآن در بيوت مراجع هست مثلاً مشتی حسن سؤال می­کند، آقا را اصلاً نه خود آن مرجع می­شناسد نه کس ديگر می­شناسد، طبيعت توقيعات اين است که مجهول اند ديگر مردم عادی سؤال کردند، روايت نيست که آن، يعنی حالا می­خواهي بياوريد سند را،

س:

49: 7

جلد چاپی صفحه 159 و عنه عن محمد ابن يحيي حديث قبلی بوده محمد ابن حسن ابن صفار عن علی ابن محمد اين حديث را و عنه عن محمد ابن عيسی قال کتب

ج: عمده­اش همين محمد ابن عيسی است اين يقطينی است اين را من در جاي ديدم که توقيعات را جمع کرده بعد ديدم به نظرم نجاشی ننوشته اما ايشان توقيعات دارد، جای ديدم که ايشان توقيعات دارد، توقيعات امام هادی را محمد ابن عيسی ابن عبيد يقطينی ايشان جمع آوری کرده، اين مرحوم آقای صفار از ايشان گرفته، ببينيد به لحاظ مصدر شناسی و تاريخ­ و اين­هايش واضح است، بعد می­گويد کتب که؟

س: می­گويد کتب اليه

ج: ببين کلمه اليه دارد خيال کردند مضمر است، اين اليه با آن قرينه­ای که من گفتم يعنی امام هادی،

س: اليّ ابوعمر اخبرنی يا مولای،

ج: ابوعمر را نمی­شناسيم خب طبيعتاً نمی­شناسيم لذا عرض کرديم در اين جور توقيعات، در اين جور روايات مناسب آن کسی است که نقل می­کند يعنی آن شخصی که نقل می­کند مثلاً ناقل که است؟ محمد ابن عيسی يقطينی که به قول فضل ابن شاذان کان يعجبه اليقطينی و يثنی عليه و يقول من مثل ابی جعفر محمد ابن عيسی و بعدش هم صفار که شيخ القمين است و خيلی، يعنی اعتبار اين حديث را زا اين راه بايد حساب کرد نه اي­که ابوعمر که است؟ اين يک نکته­ای است اصلاً آن اليه هم مضمر نيست، اين توقيعات امام هادی است ديگر ايشان جمع کرده، اگر اين باشد خيلی از رواياتی که اين طوری است ما داريم عده­ای ديگر از روايات اين­ها منشأ شده که علمای ما حکم به جهالت و اضمار و ارسال و هيچ کدام نيست اين­ها واضح است و لذا راه شناختش هم آن ابوعمر نيست آن فايده ندارد چون، نمی­شناسيم اصلاً راوی نيست آن به امام نوشته کتبت اليّ اخبرنی يا مولای

س: اخبرنی يا مولای انه ربما اشکل علينا هلال شهر رمضان فلا نراه و نری السماء ليست فيها علته، فيفطروا الناس و نفطر معهم فيقول قوم من الحساب قبلنا

ج: می­بينيد حساب يعنی منجمين

س: انه يری فی تلک الليله بعينها بمصر و افريقا و اندلس فهل يجوز يا مولای ما قال الحساب فی هذا الباب حتی يختلف الفرض علی اهل الامثال فيکون صومه خلاف صومنا فطرهم خلاف فطرنا لاتصمنّ للشک،

ج: لانصمن، لايصمنّ

س: لايصمن للشک افطر للرؤيته و صم للرؤيته

ج: قال لاتصمنّ للشک صم للرؤيه يعنی درست است آن جا هست، شما جدا می­شويد آنها جدا می­شوند به نظرم نوشته بود ليلة الثلاثا در بغداد بوديم يکی ديگرش شايد آن،

س: اين­جا بله الآن نبود

ج: يک روايت بود که ليلة الثلاثا در بغداد بوديم ديده نشد، دقت فرموديد آقا، اين محاسبات است که از قرن سوم شروع شد، اما زمان حضرت صادق همچون سؤالی در محاسبات نداريم، آن وقت اهل سنت هم مثل ما رفتند رو رؤيت به خاطری، الآن حالا دقيقاً نمی­توانم بگويم چه زمانی؟ الآن مثلاً در اين کتاب که مال ابازيه بود،

س: نجاشی، محمد ابن عيسی ابن عبيد ابن يقطين الی آخره کثيرالرواية حتی

30: 11

روی عن ابی­جعفر الثانی عليه السلام مکاتبة و مشافهة

ج: نه اين­که مکاتبه خودش نيست اين توقيعات امام هادی است

س: روی مکاتبة

ج: بله مکاتبه خود امام اين مال خودش نيست نه، اما من يادم می­آيد يک جايي ديدم که له توقيعات عن الهادی، اول خيال می­کردم نجاشی نوشته، نجاشی مثلی که ندارد، در کتاب­های ايشان توقيعات ندارد اما ديدم جای ديدم يعنی توقيعاتی و هست زياد است، يعنی روايتی که ايشان از کتبت اليه و ان اسئله کذا عن فلان که نمی­شناسيم خيلی­هايشان را نمی­شناسيم علی ای حال راجع به بحث خيلی خارج نشويم، اين بحثی که بعد شد سر ملازمات خوب دقت کنيد، يعنی بحثی که مطرح شد سر مسأله اختلاف افق سر بحث تلازم بود در حقيقت، نه اين­که از ابتداء حکم اين بود اخيراً ديدم بعضی از اهل سنت استظهار کردند، همان بحث دلالت و اين­ها، از اين حديث مبارک انا امة امية اين انا امة اميه را ما نداريم کلاً در روايات ما نيست در روايات عامه است، انا امة اميه لا نکتب و لا نحسب فصوموا للرؤيته اين صدر را ما نداريم آنها می­گويند از اين عبارت معلوم می­شود اصل محاسبات است ما چون بلد نيستيم به رؤيت برگرديد، اما حالا که بلد هستيم برگرديم به محاسبات يعنی دقت کرديد بحث اختلاف افق را مطرح نمی­کنند و عرض کرديم اگر محاسبات باشد يعنی کرة زمين را با ماه ديدند لذا آفاق هيچ تأثيری درش ندارد نسبت به آن از ماه­ها خارج شده هرجايي کرة زمين باشد همين است لذا اين يک مثلاً آقای خويي يک دليلی به اصطلاح تعبدی آورده، عقلی آورده اين را به عنوان دليل عقلی يا علمی مطرح می­کند، اين اصلاً خارج می­کند اگر ما اگر ما نقطه بحث را برديم رو آن نسبتی که بين ماه و خورشيد و زمين هست، اين هيچ فرق نمی­کند تمام نقاط زمين يکنواخت است هيچ فرق نمی­کند،

س: تولد واقعی

ج: تولد واقعی گرفتند يا به قول آقايون خروج از تساوی، تساوی را محاق می­گويند، خروج از تساوی، از تساوی خارج بشود اين فرقی نمی­کند، اما اگر بحث را سر رؤيت گرفتيم قطعاً نقاط زمين فرق می­کند اين اصلاً جای شبهه ندارد که، پس بنابراين دقت کنيد در حقيقت علمای اسلام چه شيعه چه شيعه بحث اختلاف آفاق مطرح نشده که حالا بياييم، بحثی را که مطرح کردند سر تلازم بود و اين بحث تلازم بحث علمی است، بحث روی محاسبات و روی هندسه مثلثات، و هندسه فضايي اين روی آن حساب می­شود که آيا بين اين شهر و بين اين شهر تلازم هست در رؤيت يا تلازم نيست؟ مخصوصاً الآن که خيلی دقيق می­نويسند در اين­جا با تلسکوب ديده می­شود در اين­جا با چه ديده می­شود، اينها را نوشتند اين محاسبات اين است دقت می­فرماييد.

س: تلازم با همان تولد واقعی می­سازد

ج: تلازم نه، نه،

س: نبايد، رؤيت که ربطی به

ج: چرا می­گويند اگر در شهر تهران ديده شد حالا قم ولو، ممکن است قمی­ها نبيند اين می­شود اما در قم قابل رؤيت بوده مثل تهران است، می­شود تهران، وقتی تهران رؤيت کردند کافی است،

س: تلازم وقتی که طول و عرض افق­ها هم يکی باشد

ج: می­دانم خبر دارم، نه اين تلازم را بعد آمداً اين قيود را زدند که طول و عرضش يکی باشند هردو شمالی باشند هردو جنوبی باشند، شرقی غربی باشد الی آخره، اين­ها چون بحث تلازم است اين قسمت،

س: اين رؤيت موانعی گاهی ظاهری هم دارد مثل ابری بودن هوا و

ج: بله لذا هم تلازم را مطرح کردند نديدن علت نمی­شود، کافی نيست که بگوييم اين­جا ماه ثابت نشد، بله در تهران ديده شد، آن وقت من جمله از تفاصيلی را که دادند از همان قرن دوم تفصيل بين اين­که کيفيت رؤيت چه جور شده؟ اگر مثلاً تهران همه مردم ديدند برای قم هم حجت است، اگر تهران بينه آمد يا به قول خودشان استصحاب آمد فقط برای تهران حجت است برای قم حجت نيست اين هم يک نحو است غير از آن تلازمی که الآن در ذهن شما هست، يک نوح ديگر تلازم روی کيفيت رؤيت که اين از کوفی­ها نقل شده اين مبنی که نحوه ديدن از کوفی­ها نقل شده آن وقت اين اگر باشد و ما از آن طرف هم شايد چند دفعه در همين­جا عرض کرديم چون روايات اهل بيت در مدينه صادر شده در کوفه تدوين شده، اصلاً يکی از اسباب اختلاف و اجمال و تقطيع و تمام اين مشکلات يکش همين تعدد مکان است، کجا صادر شده کجا تدوين شده، در مدينه صادر شده شفاهی بوده، در کوفه اين­ها تدوين شده نوشته شده، لذا خواهی نخواهی مختلف شد اختلاف پيدا کرد، کم و زياد شد اصلاً يکی از اسرار اصلی تعارض در روايات اهل بيت اين نکته هست، آن وقت چون اين نکته هست يک سبب ديگر هم سبب شد و آن مسأله­ای اين­که چون هم در مدينه هم در کوفه فقهی حاکم بود خيلی بايد مواظب باشيم که تحت تأثير مدينه به لحاظ صدور يا فقه کوفه به لحاظ تدوين قرار نگيرد، يعنی فتوای که در مثلاً الآن خودی در موطأ مالک سه صد و يک مورد می­گويد، و الذی عليه العمل عند علمائنا بهذا البلد يا مثلاً و رايت علمائنا يقولون ادعای اجماع اهل مدينه می­شود چون ايشان اجماع اهل مدينه را حجت می­داند، نه مطلق اجماع، اجماع اهل مدينه را حجت می­داند، سه صد و يک مورد ادعای اجماع می­کند،

س: موطأ؟

ج: موطأ اصلاً کتاب دارند من دارم يک دور ه سه جلدی در شرح مواردی که ايشان ادعای اجماع کرد و از همان اوائل هم مثلاً احناف و اين­ها کتابی در ردشان نوشتند سال­های صد و هفتاد و صد و هشتاد بر اين ادعای مالک، علی ای حال اگر در اين­جا نقل بکند، رايت اهل العلم عادتاً امام صادق هم وارد است عادتاً اين جور است چون عمرش از امام صادق کمتر است ايشان، دقت می­کنيد، خودش هم نقل می­کند گاهی در موطأ حدثنی جعفر ابن محمد، دارد ايشان عادتاً ايشان از امام صادق هم نقل می­کند يعنی از امام صادق هم، و من اجمالاً ديدم خيلی­هايش مطابق با فتوای است که ما داريم الآن، داريم مواردی که مخالف فتوای ماست، اما خيلی­هايش موافق با فتوای است که ما داريم، و عين همين فتوای است که الآن در شيعه رايج است همين مواردی که ايشان ادعای اجماع کرده، پس بنابراين خوب دقت بفرماييد.

يکی هم مسأله کوفه و ابوحنيفه و ديگران که بودند اين هم تأثير، اين رأی را به کوفی­ها نسبت دادند در رؤيت تلازم را مشکل گرفتند، اگر اهل شهر در تهران ديدند يعنی برای قم هم ثابت اما اگر دو نفر ديده کس ديگر نديده برای قم ديگر ثابت نيست، تقريباً اين طور می­خواهند بگويند ادله تعبد فقط تهران را می­گيرد ديگر جای ديگر را نمی­گيرد، مبنای که الآن اصوليين ما دارند، ادله تعبد اگر آمد مثلاً گفت ديدن تهران کافی است برای قم، چه به اصطلاح اهل تهران همه­شان ببينند چه بينه عادله دلالت بکند، چه استصحاب بکند حتی، اصول تنزيلی را هم قائم مقام علم می­دانند، هم اصول تنزيلی، هم امارات را قائم مقام، اين تفکری بله اگر فرض کنيم اهل تهران من باب مثال عرض می­کنم بنا شد امروز را احتياطاً روزه بگيرد احتياطاً اين حکم به قم نمی­رسد چون اصل عملی غير محرز است بناشان اين است که اصل عملی محرز ثابت می­کند، يعنی اين نکاتی را که دنبال دارد مثلی در اين جهت قائم و مقام علم و ظن معتبر و اينها می­شود اصل عملی محرز مثل استصحاب، حالا به هر حال اين خلاصه بحث.

آنچه که الآن ما داريم در روايات خودمان می­خواهيد بياوريد فان شهد اهل بلد آخر که آقای خويي به اين تمسک کردند به اطلاق اهل بلد آخر، بحث سر اين است که آيا اين اطلاق دارد يا ندارد؟ اين را می­خواهيم ما ربطش بدهيم به تقطيع که آيا اطلاق دارد يا اطلاق ندارد؟ می­خواهيد بياوريد، دو سه­تا روايت، يکی نيست،

س: بله تهذيب جلد چهار صفحه 157 حديث، دوتا حديث سه­تا حديث

ج: سه­تاست سه تا يا چهارتا، آنی که معتبر دوتايش به نظرم معتبر است

س: بله، حديث شماره شش حسين ابن سعيد عن محمد ابن فضيل است، بعد اين را

ج: البته بعد ابی صباح کنانی اين يک کمی مشکل دارد

س: الآن حديث اين­جا، عرض شود که اين­جا می­گويد و عنه عن القاسم عن ابان عن بعدالرحمن ابن ابی عبدالله قال سئلت اباعبدالله،

ج: عن قاسم مال همين بغدادی که است قاسم ابن فلان جوهری بغدادی ايشان قاسم مرادش اين است، حسين ابن سعيد از ايشان نقل می­کند خيلی توثيق واضحی ندارد با شواهد بايد اثبات بشود بعدش؟

س: عن ابان

ج: ابان ابن عثمان بفرماييد بله

س: عبدالرحمن ابن ابی عبدالله

ج: اين ابان عرض کرديم کراراً چون اهل کوفه است ليکن تجارتش در بصره بود اين روايت يک امتيازی پيش ما دارد حلقه وصل بين ميراث کوفه و بصره است اين از اين جهت ارزش دارد، مثلاً زراره اين طور نيست اما ابان اين طور است، ابان ابن عثمان احمد رحمه الله ايشان حلقه وصل است اين عبدالرحمن از اجلای اصحاب ماست بصری است ايشان، يکی از عجايب پدرش عبدالرحمن ابن ابی عبدالله، ابوعبدالله حتی بين اهل سنت بيشتر عنوان دارد تا پيش ما، و به همين کنيه ابوعبدالله اسمش را هم نياوردند، ابوعبدالله بصری، اصلاً به اين عنوان در تهذيب الکمال و اين­ها به همين عنوان ابوعبدالله اين پسرش است عبدالرحمن، حديث حديث بصره است توسط ابان آمده به کوفه، از آن­جا منتقل شده به مرحوم حسين ابن سعيد بفرماييد،

س: بله قال سئلت اباعبدالله عليه السلام عن هلال رمضان يغم علينا فی تسع و عشرين من شعبان فقال لاتصوم الا ان تراه و ان شهد اهل بلد آخر فاقضيه

ج: حالا اين­جا چون بحث قضاء و اين­ها يعنی روزه نگرفتی بعد خارج از ماه رمضان، حالا آيا اين­جا شهد اهل بلد آخر آقای خويي تمسک کردند به اطلاق علمای ما هم جواب دادند که نه آقا اطلاق ندارد مراد بلدی که نزديک باشد، اصولآً بدون شک بلاد دور اصلاً نمی­شود قبولش کرد حالا کار به استظهار نداريم اولاً در مثل قرطبی آمده که،

س: بعدی را هم بخوانم،

ج: بخوان

س: تهذيب اين صد و پنجاه و هشت بود، صد و هفتاد و هشت باز سند قبلی حسين ابن سعيد است اين جا شده و عنه عن فضاله عن ابان ابن عثمان

ج: همان

س: عن اسحاق ابن عمار

ج: اين کوفی است،

س: قال سئلت اباعبدالله عليه السلام عن هلال رمضان، يغم علينا فی تسع و عشرين من شعبان فقال لا تصومه الا ان تراه فان شهد اهل بلد آخر انه رأوه فاقضيه و اذا رأيته وسط النهار فاتم صومه الی الليل که شيخ طوسی هم اين­جا يک حاشيه­ای دارد که،

ج: اين اذا رأيت چيز، احتمال دارد که اصلاً مدرج باشد اصلاً کلام ديگر چون ربطی به سؤال ندارد مدرج بودنش احتمال به هر حال اين­ها،

س: در تهذيب اين­ دوتاست،

ج: دوتا، اين اهل بلد آخر، حالا ببينيد در کتب احناف اولاً در مثل تفسير قرطبی دارد که اما بين مصر و خراسان بالاجماع تلازم نيست مثل

9: 24

در همان سؤال اندلس و مصر و اينها بود، آنجا نوشته بالاجماع بين خراسان، نمی­دانست ايشان آقای قرطبی که الآن زمان ما مثل آقای خويي می­آيد که فاصله از مصر و خراسان را بيشتر هم يکی گرفته، حالا مثل خراسان که جای خود دارد خيلی فاصله بيشتر را هم يکی گرفتند، علی ای حال آن هم نوشتند ببينيد زمينه فقهی و فکری که حاکم بود اين بود که بايد رؤيت بشود که الآن توضيح دادم چرا نقش رؤيت يک مقدار کمرنگ شد، تلازمات را ايشان در نظر گرفتند که حالا بايد بحث فقهی اش جای خودش اين راجع به اين قسمت و اما راجع به قسمت ما، علمای ما هم روی همان ارتکازی که داشتند گفتند اين بلد آخر قريب يعنی، انصافش هم مثلاً بگوييم اهل قم روزه گرفتند بعد هم تمام شد، بعد از شش ماه چون واقعاً طول می­کشد، يک نفر از مصر آمد گفت ما يک روز قبل از شما روزه گرفتيم، بگوييم بيايد قضاء بکند بخواهد، خيلی خلاف است همچون يک جوری است اصلاً آدم تصوير فتوايش يک فتوای عجيب و غريبی است،

س: حالا اين­که بگوييم اين اطلاق ندارد اين­جا کافی نيست

س: نه بعد از شش ماه يادشان هم نمی­ماند کسی، می­گويم بعد از شش ماه اصلاً کسی هم يادش نمی­ماند

ج: بله

س: غريب است که می­گويند پنج شنبه بود، جمعه بود ماه رمضان

س: اين­ها استظهارات است ديگر در برابر اطلاق اين جور استظهارات می­تواند باز؟

ج: بله اطلاق ندارد، حالا اجازه بدهيد در اين کتاب به اصطلاح بدايع و صنايع کاسانی که انصافاً هم کتاب قشنگی است انصافاً کتاب خوبی است، کاسانی کاسانی است به نظرم ايشان

س: به نظر می­آيد

48: 25

ديگر

ج: نه کاسان در ماوراء النهر است آن طرف،

س: ولی کاسانی است،

ج: نه کاسان غير از قاسان است، اگر مراد اين باشد اين قاسان بهش می­گويند کاشان را، يا قاسان آن ور است، يکش آن ور است يکش اين ور است غرض به هر حال در اين کتاب بدايع و صنايع در صفحه صد و بيست و چهار اين طور دارد، ببينيد آقا اين طور دارد ايشان ولو صام اهل بلد ثلاثين يوماً و صام اهل بلد آخر تسعة و عشرين يوماً ثم صاموا رمضان، فعلی اهل بلد الآخر قضاء يوم لانهم افطروا يوماً من رمضان لثبوت رمضان برؤية اهل ذلک البلد، فان شهد اهل بلد و عدم رؤية اهل البلد لايقدح فی رؤية اولئک اذ العدم لايعارض بالوجود، و ان کان صوم اهل ذلک البلد بغير رؤية هلال رمضان او لم تثبت الرؤية عند قاضيهم و لا عدوا شعبان ثلاثين يوماً فقد عصوه حيث تقدموا رمضان بصوم يوم و ليس علی اهل البلد الآخر قضائه اگر اهل بلد ديده بودند قضاء بکنند، اگر اهل بلد نبود، مثلاً به بينه بود، يا قاضی مثلاً گفته بود اين­جا ديگر لما ذکرنا ان الشهر قد يکون ثلاثين و قد يکون تسعة و عشرين از پيغمبر است، هذا اذا کان، دقت کرديد چه شد؟ اين اهل بلد آخر در مقابل بينه، اگر همه اهل تهران ديدند قم هم بايد بگيرد حساب بکند اگر تهران با بينه ثابت شد يا حکم حاکم، دقت کرديد

س:

4: 28

ج: يعنی تلازم را اينجا دقت کرديد يک تلازم مال آن بحث تکوينی بود يک تلازم مال ثبوت و اعتبار است، اگر همه مردم

18: 28

واضح بود همه ديدند همه ديدند پس اين قم هم حتماً بايد ديده می­شد حالا يک جهتی بوده ديده نشده، دقت کرديد برای قم هم حجت است اما اگر گفتند نه فقط قاضی حکم کرده يا با استصحاب اين­جا ديگر برای قم حجت نيست، پيش ما حکم حاکم باشد کنار، اما بينه و استصحاب چرا همان آثار رؤيت اهل بلد دارد دقت کرديد لما ذکرنا ان الشهر قد يکون ثلاثين و قد يکون تسعة و عشرين هذا اذا کانت المسافة بين البلدين قريبه، لاتختلفوا فيه المطالع فاما اذا کانت بعيده فلايلزم احد البلدين حکم الآخر يعنی دقت همان است که فقهای ما گفتند، اين­جا تصريح آمده اصلاً

س: چه سالی است اين مؤلف

ج: مؤلف پانصد و خرده­ای است به نظرم، پانصد و هشتاد و هفت روشن شد بعيد نيست فقهای ما که هی ادعا، ايشان گفت انصراف، انصراف دارد انصراف اصلاً بعيد نيست اين انصراف از همان زمان ائمه مطرح بوده از همان زمانی که اهل سنت کوفه اين مطلب را مطرح کردند مطرح بوده، اصلاً دقت بکنيد هذا اذا کانت المسافة بين البلدين قريبة لاتختلفوا فيه المطالع البته صفحه صد و بيست و چهار، از اين بدايع و صنايع به نظرم هفت جلدی است من چون يک ده جلدی هم دارد که به نظرم نمی­دانم چاپ ليدين بود چاپ خيلی خوبی بود تحقيق بود، خيلی روايت را خوب تخريج کرده، حالا نمی­دانم ضبط هم می­شود يک وقتی من با آقای سيستانی نشان دادم ايشان خيلی مايل شدند به ايشان بخشيدم، آن نجف که بوديم بعد هم ديگر نه خير آن نسخه را ديگر پيدا نکردم،

س: ده جلدی است کدام را؟

ج: ده جلدی آن

س: ده جلدی

ج: بدايع و صنايع

س: بدايع و صنايع آن ورداشته روايات را شماره گذاری کرده چون اهل احناف معروف هستند به روايت عمل نمی­کنند، به قياس عمل می­کنند، ايشان برای اين­که بگويد نه ما اهل روايت هستيم از اول کتاب طهارت تا آخر کتاب را هر حديثی آورده شماره گذاشته، هفت صد، هشت صد دو هزار به نظرم حدود ده هزار است می­خواست بگويد ما احناف اهل روايت هم هستيم اين برای اين جهت که اثبات بکند ما اهل اين ندارد اين نسخه­ای که الآن دست من است روايات را شماره گذاری نکرده آن شماره گذاری کرده که بگويد ما هم اهل روايت هستيم، دقت کرديد لاتختلفوا فيه المطالع فاما اذا کانت بعيدة فلايلزم احد البلدين حکم الآخر، همان نکته­ای که من عرض کردم از راه تلازم وارد شدند، تلازم دو جور يعنی جهات مختلف دارد يک تلازم به لحاظ تکوينی است مثلاً اگر هم افق باشند، فرض کن اگر می­گويند در بلاد شرقی ديده شد در غرب هم حجت، اين می­گويند نه بازهم اين هم اين اول مشهور شد بعد گفتند نه، چون ماه يک چند سالی شمالی است يک چند سالی جنوبی است، اگر بلاد شرقی باشد و ما هم جنوبی باشد در آن ديده بشود، در غربی که در شمالی است ملازمه ندارد، يکی يکی آمدند ملازمات را بيان کردند ايشان اشاره دارد فلايلزم احدالبلدين حکم الآخر لان مطالع البلاد عند المسافة الفاحشه تختلف، فيعتبر فی اهل کل بلد مطالع بلدهم دون الآخر بله و حکی عن ابی عبدالله اين پسر ابوموسی ضرير لقد انه استفتی فی اهل اسکندريه ان الشمس تقرب بها اين هم خيلی عجيب است چون آن مناره اسکندريه معروف بود مناريه­ای بود می­گفت که مردم دارند نماز مغرب می­خوانند، يک کسی رفت بالای منبر گفت من دارم

0: 32

خورشيد قائم نشده هنوز، اين خيلی عجيب است معلوم می­شود اين همين مسأله به اصطلاح حمره و اين­ها ان الشمس قد تقرب بها و من علی منارتها يری الشمس بعد ذلک بزمان کثير فقال يحل لاهل البلد الفطر و لايحل لمن علی رأس المناره اذا کان يری غروب الشمس يعنی تا اين مقدار خيلی فتوای عجيب و غريبی است مناره هم،

س: خيلی رويتی

ج: خيلی رؤيتی شده، اينی که پايين هستند اين­ها افطار بکنند آن آقا که بالای مناره است ايشان چون دارد خورشيد را می­بيند ايشان افطار نکند، ديگر اين نوشته ابی عبدالله پسر ابی موسی ضرير شايد هردوشان ضرير بوده، ضرير يعنی کور، لمن کان علی المناره بله، اذا کان يری غروب الشمس لان مغرب الشمس يختلف کما يختلف مطلعها فيعتبر فی اهل کل موضع مغربه الی آخره، پس معلوم شد نکته روشن شد دوتا قيد داشتند يکی اين­که اين تلازم را اصلاً امور تکوينی حساب نکردند، رفتند رو طريق اثبات اگر همه شهر ديدند بر آن شهر ديگر، تازه اين دو تا شهری که به هم نزديک هستند نه مطلقاً، اگر همه شهر نديدند مثلاً با بينه و اين­ها بوده نه، آن شهر برای خودش اين شهر برای خودش، دقت کرديد، صحبتی که هست اين است که اين روايت احتمال دارد همين فتوی باشد، فتوای اهل کوفه، آن وقت شق دوم حذف شده تمام بحث ما اين است، فان شهد اهل بلد آخر در مقابلش يعنی اهل بلد نه، بينه مثلاً يا قاضی يا استصحاب مثلاً خوب دقت کرديد،

س: آن هم از مفهوم در می­آيد ديگر

ج: همين را می­خواهم بگويم، آن وقت نکته فنی نمی­دانم روشن شد اگر تقطيع اولاً اين­که اصحاب ما مسافت را حساب کردند قريب و بعيد معلوم می­شد که اين تصريح دارند که اين مطلبی که گفتيم مال

7: 34

اين­که شما فرموديد، معلوم می­شود اين ارتکاز اصحاب ما يک ارتکاز عمومی بين همان منطقه بوده يعنی لا اقل سنی­ها مثلاً همين اهل عامه اهل کوفه، دوم اين­که بياييم بگوييم نکته­اش اين است يعنی بخواهيم به نحو فنی صحبت بکنيم مرحوم آقای خويي اين حديث را حديث واحد گرفته تقطيع درش نشده و نکته بحث را برده بلد آخر، اگر نکته­ای را که ما گفتيم اين نصف حديث است، نصفش افتاده و نکته­اش اهل است نه بلد آخر، نمی­دانم دقت کرديد چه شد؟

س: تکيه هم رو اهل است

ج: تکيه رو اهل است، نکته­اش اهل است

س: با دو نفر که نمی­شود

ج: با دو نفر نمی­شود آقای خويي، روشن شد اين نکته فنی بحث اين را حالا چرا اين تقطيع را انجام دادند خب؟ دليلش اين بود که يک قاعده کلی داشتند صوم للرؤيه فقط يک مورد بود که رؤيت نبود بقيه همه صوم للرؤيه ديگر مشکل ندارد روشن شد فقط در يک مورد بود که رؤيت نبود، يعنی اهل بلد صاموا، رأوا اهل بلد اين مورد ديگر نمی­خواهد اهل قم ببينند اين مورد، اما غير از اين مورد قاضی گفته، رو بينه بوده، هرچه يا مسافت بعيد است هرچه باشد رؤيت می­خواهد يعنی اين، خيلی اين اگر راست باشد، تصويری که ما کرديم اين خيلی روی اين تأثيرگذار است که روايات را بايد با فقه اهل سنت تطبيق بکنيم، اين کم و زياد اين اگر اين عبارت نبود ما هم مثل آقای خويي آقای خويي در حقيقت اين کار، اولاً ايشان اين مسافت بعيده و قريبه را قبول نکرده، اين­جا آمده تصريح دارد ديگر،

س: جسارتاً اختلاف از چيز بخوانم از قرطبی بخوانم، مسأله را آورده

ج: بخوانيد

س: السادسه

س: اين مسأله فقهی بود يا روايت؟

ج: نه مسأله فقهی بود

س:

8: 36

ج: همين ديگر فتواست قرن دوم است،

س: فتوايشان است

ج: فتوايشان است، آن وقت راوی اصحاب اين را نقل کرده

س: يعنی از زمان ابن عباس قرطبی و اين­ها آن دعوی را راه انداختند

ج: آن دعوای مال ابن عباس مال رؤيت نيست اصلاً بحث تلازم را مطرح نکرده،

س: اين تلازم است

ج: تلازم نيست، چون تلازم قطعاً هست ديگر بين مدينه و شام مسافتی نيست،

س: دمشق است و مدينه

ج: بله دمشق است و مدينه

س: جساس در تفسير شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن فمن شهد منکم الشهر فليصومه، آنجا آورده جساس قرطبی هم اين­جا يک سری مباحث را آورده اما اين مبتنی است بر اين­که شهد به معنای رؤيت باشد، شهد به معنای مسافر و حاضر بودن است به معنای رؤيت نيست، نه شهد شهد به معنای ديدن نيست،

س: حضر

ج: يعنی حضر شهد يعنی در ماه رمضان حاضر بود مسافر، فمن کان مريضا او علی سفر،

س: مقابل آن

ج: در مقابل آن است، اين ظاهراً شهد در مقابل مسافر است نه شهد به معنای رؤيت، گفته شده که

11: 37

اما خلاف ظاهر است انصافاً ظاهرش آن است،

س: جزء مباحثی که هميشه شماره گذاری می­کند می­گويد السادسه و اختلفوا اذا اخبر مخبر عن رؤية بلد فلا

22: 37

ان يقرب او يبعد فان قرب فالحکم واحد و ان بعد فلاهل کل بلد رؤيته روی هذا عن عکرمه و القاسم و السالم و روی عن ابن عباس و به قال اسحاق

ج: قاسم می­دانيد که ديگر پسر نوه ابوبکر قاسم پسر محمد ابن ابی بکر سالم هم پسر خود عبدالله ابن عمر يک نافع هست آن غلام عبدالله ابن عمر است سالم پسر خود عبدالله، عن سالم عن ابيه يعنی عبدالله ابن عمر اين نوه­های ابوبکر و عمر به اين رأی که به اصطلاح

س: و اليه اشار البخاری حيث بوّب لاهل کل بلد رؤيته و قال آخرون

ج: عرض کردم سنی­ها در قديم خيلی روايتی بودند، روايات ما هم شايد يک کمی، آنی که در روايات ما من فکر می­کنم مذهب اصحاب را برد روی رؤيت همين توقيع امام هادی، آقايون توجه نکردند اين توقيع امام هادی حل قصه کرد اين حسم اشکال کرد اين از امام متأخر بود، محمد ابن عيسی نقل می­کند امام می­گويد آقا تا مصر و اندلس ديده می­شود اما بغداد نديدم، می­گويد نه صم للرؤيه من فکر می­کنم آنی که توانست در شيعه چون نوشته نشده حالا امشب يک کمی گفتيم، بنا نبود ما در بحث وارد بشويم آنی که تأثير گذار بود در شيعه روايت امام هادی بود از امام متأخر بود ديگر مسأله را برداشت که اعتبار به رؤيت است تماماً، اين حرف­هايي که الآن می­زنند مثلاً آقای خويي می­گويد يک دليل عقلی داريم و دليل نقلی داريم و فلان اينها به شوخی اشبه است اصلاً آن دليل عقلی برگشت اين است که اعتبار به محاسبات است ديگر نمی­خواهد شما رؤيت حساب بکنيد، نهايتش شما بگو چون اعتبار، چون من عرض کردم يک مشکل اساسی دارد دقت بکنيد آن مشکل اساسی، محاسبات يک امر واقعی را به شما می­گويد شما هم با تلسکوب ببينی همان امر واقعی، مثلاً می­گويد الآن نقطه تساوی است دقيقاً ماه، الآن يک ثانيه از تساوی گذشت، الآن ده دقيقه از تساوی گذشت، دو ساعت، دو ساعت که می­گذرد بهش می­گويند تحت الشعاع چون جرم ماه کوچک­تر است خورشيد هم که بيايد اين ور باز هنوز شعاع خورشيد، ببينيد يک جسمی که کوچک است يک شعاعی باشد بزرگ باشد اين وقتی می­آيد صد و هشتاد درجه روشن نمی­کند يا تاريک بيش از صد و هشتاد درجه يک کمی چون جرمش کوچک­تر است اين را بهش می­گويند تحت الشعاع خروج از تحت الشعاع مراد اين است تا دو ساعت مثلاً تحت الشعاع هست که به هيچ وجه قابل رؤيت نيست، اينها را شما با تلسکوب الآن راحت می­بينيد هيچ مشکل ندارد محاسبات هم همين را می­گويد دقت کرديد اين فرقی، اين اگر فقط چيزی نکته­ای که دارد، آقای خويي مثلاً می­گويند که ما دليل عقلی داريم بعضی­ها هم دليل عقلی را باز مناقشه کردند دليل نقلی را قبول کردند نه نقلی­اش درست است، نه عقلی بله آقا؟

س: للمسلمين عيداً

ج: نه يؤيده دارد

س: مؤيد است

ج: مؤيد گرفته اجعل مثل ليلة القدر مؤيد گرفته

س: اصلش آن بحث تلازم بلدين است نه بحث رؤيت

ج: نه می­دانم،

س: قرطبی را عرض می­کنم

ج: می­دانم قرطبی و اين­ها تلازم دارند دقت کرديد، همين ابوحنيفه و اين­ها هم تلازم دارند، تلازم يک چيز است حکم بر بلدين است آن چيز ديگری است من دارم اين را می­گويم که اگر رفتی رو محاسبات اين ديگر برای کل کرة زمين يک نواخت است اين خروج از تساوی است، انما الکلام انما الکلام يک نکته­ی دارد بشر اگر ما به يک امر تکوينی برگرديم و بخواهيم يک امری به اصطلاح مبدأ قرار بدهيم بايد يک امر اعتباری باشد، امر تکوينی کافی نيست بايد يک امر اعتباری اضافه بشود اين نکته فنی، الآن مثلاً فرض کنيد در روی کرة زمين که به صورت کرة هست خب دائماً يک قسمتی روز است يک قسمتی شب است ديگر شما مثلاً الآن اين­جا شب است من باب مثال می­خواهم عرض کنم، شب شنبه هم هست اين همين جور ادامه پيدا می­کند هرجا تارک است می­رود می­رود تا آن ور زمين همه بايد شب باشد، اين­ها ديدند نمی­شود قسمت­های که الآن روز بوده مثلاً دوازده ساعت ديگر شب می­شود شب را ادامه بدهند نمی­شود ديگر نمی­توانند بگويند يک شنبه دو شنبه نمی­توانند معيار قرار بدهند اگر نکته وجود يا طلوع آفتاب باشد فرق نمی­کند اما اگر نکته بخواهند بگويند روز روز شنبه، روز يک شنبه اين بايد يک معيار اعتباری بگذارند، لذا الآن حدود اقيانوس آرام نزديک­های ژاپان اگر نگاه بکنيد به اصطلاح يک خط ايرانی­ها بِهرين نوشته عرب­ها بُرين می­گويند يک برينج يا برينگ بهرينگ يک خط قرمزی هست از قطب شمال می­آيد پايين، يک­جايش هم حالت مربع دارد اين اسمش خط تاريخ است يعنی اين را بايد يک چيزی امر اعتباری بکنند، طلوعش هم مثلاً وقتی کشتی به آنجا می­رسد به خط طلوع محاسباتی که دارند فرض کنيد مثلاً ساعت نه صبح است همين­که از آنجا رد می­شود قبلش دو شنبه بود اين­جا می­گويد سه شنبه، دو دقيقه مثلاً فاصله است يک دفعه دو شنبه می­شود سه شنبه، اگر بنا بشود فقط اعتبار بر وجود خورشيد باشد مهم نيست ديگر، اما اگر شما اسم گذاشتيد دو شنبه سه شنبه محدود کرديد بايد يک معيار اعتباری باشد بايد باشد، آن وقت معيار اعتباری بنابر معروف در باب هلال غروب آفتاب است يعنی می­آيند می­گويند اين الآن هلال از نقطه تساوی در آمد محاسبات نجومی هر نقطه­ای که در آن لحظه قبل از غروب آفتاب باشد شبش می­شود اول ماه، اگر ساعت دوازده روز باشد نه ديگر اعتبار ندارد، بايد به غروب آفتاب نگاه بکنيم، مثل همين خط برينگ خط تاريخ آنجا خط تاريخ عبارت از غروب آفتاب است و لذا اگر اين نباشد فرض کنيد مثلاً ممکن است می­گويند مثلاً عالم اسلامی يکی می­شود ممکن است وقتی ماه دارد

43: 43

می­آيد مثلاً نزديک است، دو ساعت مانده به غروب آفتاب در پاکستان است مثلاً بعد دو ساعت که مثلاً ساعت دوی شب است از محاق در آمد، اما نسبت به فرض کنيم به لبنان من باب مثال هنوز غروب نشده نمی­شود برای هردو شب باشد شب اول باشد اعتبارش به غروب آفتاب است هرجای که خروج ماه از محاق قبل از غروب آفتاب است آن شب می­شود شب اول اما ديگر آنجايي که روز است الآن برای افراد تأثير ندراد بايد يک، معلوم شد يعنی مجرد امر حقيقی باز وحدت بين مسلمان­ها را ايجاد نمی­کند يک امر اعتباری می­آيد امر اعتباری باز می­گويد در پاکستان اول ماه ثابت نشد، در لبنان ثابت شد در حقيقت نجوم يکی را گفت،

س: اين زوال يک امر واقعی است برای وقت ظهر قرار داده شد خب، در هر جايي هم يک امر واقعی است اين را چه جوری بايد يک اعتباری کنارش باشد

ج: اعتبارش همين است که خورشيد را به زمين حساب کرده ديگر

س: اعتبارش اين­ها امر واقعی است

ج: می­دانم امر واقعی است همين که حساب کردی می­شود اعتباری مثلاً و لذا

س: آن­که

ج: و لذا يکی از مشکلات اين است که در مجموعه روايات ما حدود چهل و پنج دقيقه قبل از زوال نصف النهار است اين هم يک نکته­ای است ديگر چرا؟ چون مبدأ نهار را طلوع فجر گرفتند اگر مبدأ نهار را طلوع فجر بگيريم الآن که دوازده رد می­شود فرض کنيم وقتی که دوازده است زوال اگر مبدأ نهار را طلوع فجر بگيريم، يک ربع، يعنی يک ربع به اصطلاح يازده و ربع می­شود نصف النهار چون اين يک ساعت و نيم است،

س: اعتبار ندارد که اذا زالت الشمس

ج: می­دانم زوال شمس يکی است اما آثار رفته روی نصف النهار يعنی مثلاً شما اگر سفر کرديد بعد از نصف النهار آن وقت بايد مثلاً افطار بکنيد، آثار رفته روی نصف النهار، نه روی بله نماز ظهر رفته روی زوال، هر اثری را بايد جداگانه حساب کرد شما وقتی می­آييد

س: فرموديد برایم حل نشد که اگر ما يک امر

ج: چون شما آمديد طلوع شمس را کافی نگرفتيد شمس طالع است الآن شما همين جور بروی جلو می­رود جلو، شما چرا می­گوييد اين­جا سه شنبه است آنجا دو شنبه پس بايد يک نقطه­ای را فرض کنيم

س: آن امر اعتباری است شنبه يک شنبه امر اعتباری است زوال امر واقعی است

ج: امر واقعی است نسبت به همان منطقه خودش امر واقعی است بله واقعی است، خروج از محاق هم همين طور امر واقعی است خب، خروج از تساوی هم امر واقعی، ليکن

س:

27: 46

ج: نه رو زوال چون يک وقتی خورد اين­جا مشکل چه است؟ شما می­خواهيد اين شب اول اين­جا مشکل درست می­کند اگر شما گفتيد رو خود زوال اثر بار می­شود به امر واقعی­اش است نمی­خواهد

س: ظهر اين جا کی است؟

س: يعنی واقعی است ديگر

ج: برای ظهر اين­جا بله، اما برای افغانستان ظهر نيست برای لبنان ظهر نيست

س: بله چون آن امر واقعی

ج: نشده اثر رفته رو زوال چون اثر رو زوال رفته، اثر رو نصف النهار رفت نه، چهل و پنج دقيقه قبلش است يکی از مشکلات آنجا هم همين است که اگر ما اول نهار را طلوع فجر گرفتيم نصف النهار غير از نصف اليوم می­شود زوال ساعت دوازده است اما نصف النهار چهل و پنج دقيقه قبل از دوازده است، چون نهار يک ساعت و نيم قبل از طلوع آفتاب شروع شد نهار که فجر باشد يک ساعت و نيم، شما آن نصف را با طلوع آفتاب گرفتيد، اگر شما آمديد نهار را از طوع فجر حساب کرديد، پس رو آثار فرق می­کند شما آثار رو زوال، ببينيد شما الآن خروج از محاق، خروج از محاق ما برای کل کرة زمين خروج از محاق است اما شما می­گوييد شب اول، شب دوم، اين اعتبار شد، شب اول بودنش به کی است؟ که قبل از غروب آفتاب باشد، اگر الآن که غروب در آمده از ما هم ساعت دو بعد از ظهر است نمی­گوييد امروز اول ماه است حالا در آمده از محاق در آمده نمی­گوييد اول ساعت ده صبح است، لذا باز در اين جهت اختلاف است مشهور بين عامه منجمين و خود دنيای اسلام و عرب­ها و اين­ها قبل از غروب آفتاب است قيل قبل از نصف شب اين هم هست، لذا گاهی اوقات من در سعودی که بودم اول شب را اول ماه اعلام کردند در عند الغروب هنوز از محاق در نيامده بود، ساعت دو و نيم بعد از شب از محاق در می­آمد، لذا اين من شنيدم که اعتبار کردند به نصف الليل باز عده­ای بردند تا قبل از فجر هرجا که قبل از فجر آن می­شود روز اول، شنيدم چون ليبی خيلی شاذ بود، هميشه يک شذوذی داشت، شنيدم ليبی برده بود تا قبل از طلوع آفتاب شنيدم البته الآن رسمی نمی­توانم بگويم، کشور ليبی اعتبار را کرده بود تا قبل از طلوع آفتاب اگر قبل از طلوع آفتاب ماه از محاق درآمد آن روز روز اول ماه رمضان است در صورتی که عندالمشهور آن روز روز اول نيست چون شب روشن شد، شما امر اعتباری را بايد ملحوظ بکنيد اين­که آقايون می­گويند شما بياييد محاق را حساب بکنيد محاسبات را بگيريد اختلاف برداشته می­شود بين مسلمان­ها اختلاف برداشته نمی­شود چرا؟ چون آن نکته اعتباری­اش باز اختلاف دارد که قبل از غروب آفتاب، قبل از نصف شب، قبل از فجر، قبل از طلوع آفتاب روشن شد نکته فنی

س: بله، اما

ج: اما قبول نداريد،

س: نه،

40: 49

يک کمی

س: اخبار مثلاً می­خواهيد که چيز بشود و قال آخرون

ج: گفت که آقای حکيم با مرحوم آقا

46: 49

يثربی بحث می­کرد چون موسوي بحاث بود همين يثربی کاشانی بعد آقای حکيم گفت ان فی کلامک لحلاوه لکن فی النفس شئ، کلامت قشنگ است اما هنوز قبول نکردی، هنوز فی النفس شئ بفرماييد آقا

س: می­گويد و قال آخرون اذا ثبت عند الناس ان اهل بلد قد رأوه فعليهم قضاء ما افطروا هکذا قال ليث ابن سعد و شافعی قال ابن منذر و لا اعلم الا قول المزنی و الکوفی

ج: مزنی همين درست است، همين که الآن خواندی

س:

25: 50

ج: مزنی از شاگردهای شافعی است، اين معلوم نيست مال شافعی باشد شاگردش است، و کوفی الآن که خوانديم همين بدايع و صنايع خوانديم که اهل بلد است اعتبار به اهل باشد

س: قلت ذکر

38: 50

الطبری فی کتاب احکام القرآن له و اجمع اصحاب ابی حنيفه علی انه اذا صام اهل بلد ثلاثين يوماً للرؤيه و اهل بلد تسعة و عشرين يوماً ان علی الذين صاموا تسعة و عشرين يوماً قضاء يوم و اصحاب الشافعی لايرون ذلک

0: 51

المطالع فی البلدان يجوز ان تختلف بعد حجتی

ج: اهل بلد دقت کرديد نکته را برد رو اهل بلد در روايات ما هم همين يک تکه­اش آمده آن دومی­اش نيامده آيا می­توانيم ما بگوييم در حقيقت اصحاب ما تقطيع کردند چون واقعاً خوب اصحاب در فشار هم بودند، تدوين و نوشتن و بحث کردن و لذا اين صورت خارج کردن که اين­جا ديگر رؤيت نمی­خواهد، بقيه رؤيت می­خواهد مشکل هم نيست ديگر فتوی هم درست است عين همان فتوی هم شد

س: عرضم اين بود که مگر می­شود بگوييم تقطيع هست وقتی با مفهومش دارد می­فهماند چه نيازی هست که

ج: خب مثل اين­که اين بيان کرد ديگر خب نوشت خودش،

س: اين روايت بود

ج: نه کلام بود فتوی

س: کلام است

ج: می­دانم اين­ها چون با امام صادق مثلاً نمی­گفتند که اين حديث است کلام است يعنی فتوی مثلاً، فتوای امام صادق، اگر اين مطلب ثابت بشود خوب دقت کنيد تمام نکته سر اين بود که روی کلمه بلد آخر ديگر نمی­شود خيلی مانور داده، بلد آخر يعنی نکته روی کلمه اهل است نه بلد آخر

س: و بلد آخر بگويند چطور؟

ج: نه ديگر،

س: بگويد اگر فرض کنيم

15: 52

باشد اما همه اهل بلد دور

ج: نمی­شود

س: خب اطلاقش را با اين چيزها

ج: اصلاً تصور، اولاً خود ايشان گفت مسافت قريب باشد يعنی می­داند

س: ايشان روايت

ج: نه اين، آن روايت هم همين طور می­شود

س: چه کار کنيم آخر

ج: نه دقت کنيد مثلاً اگر به ايشان گفتند شما بيست و نه روز روزه گرفتيد، بعد آمدند گفتند آقا تمام اهل مصر مثلاً سی روز گرفت خب می­گويد اهل مصر برای خودشان است چون دور است

س: چون دور است که روايت نگفته که اين انصرافی که ما درست کرديم انصراف

44: 52

نيست

س: روايت

45: 52

می­خواهيد بخوانيم

ج: بخوانيد

س: روايت ابن عباس چون دقيقاً در همين موضوع است

ج: بله می­دانم از کريب نقل می­کند مولی ابن عباس

س: در مسند عبدالله ابن عباس در مسند احمد آمده

ج: به نظرم عن کريب مولی ابن عباس که می­گويد در شام بودم روزه گرفتند

س: حدثنا عبدالله حدثنا ابی حدثنا سليمان ابن داود الهاشمی حدثنا اسماعيل يعنی ابن جعفر قال احمد اخبرنی محمد يعنی ابن ابی حرمله عن کريب ان ام الفضل

ج: کريب اين غلام عبدالله است

س: بعثته الی معاويه بشام قال فقدمت الشام فقضيت حاجتها و استحل عليّ رمضان و انا بشام فرأينا الهلال ليلة الجمعه ثم قدمت المدينه فی آخر الشهر فسئلنی عبدالله ابن عباس ثم ذکر الهلال فقال متی رأيتموا فقلت رأيناه ليلة الجمعه فقال انت رأيت قلت نعم و رواه الناس فصاموا و صام معاويه فقال لکنّا رأيناه ليلة السبت

ج: اين رآه الناس يعنی خلاف فتوای ابوحنيفه در حقيقت ابوحنيفه به اين روايت عمل نکرده می­گويد وقتی رآه الناس در شام ديدند برای مدينه حجت است تلازم را گرفت روشن شد

س: بله،

ج: يعنی نکته را

س: قريب به اين روايت در شيعه هم داريم ديگر

ج: نه در بين،

س: لا نزال نصوم حتی نکمل ثلاثين او نراه فقلت او لا تکتفی برؤية معاويه و صيامه فقال لا، هکذا امر النبی صلی الله عليه و آله و سلم

ج: در بعضی­هايش دارد هکذا امرنی ابوالقاسم دارد، همين در همين روايت

س: همين است آن وقت قرطبی می­گويد اصحاب ابی حنيفه اين را به اين زدند که اين تأويل ابن عباس بوده برای صوموا للرؤيته تطبيقش بوده لذا حجت نيست

س: شبيه به اين

ج: ببين

س: آخرش می­گويد صوم للرؤيه و افطر

ج: بله افطر نه آنجا دارد هکذا امرنی ابوالقاسم آنی که الآن در ذهن من است بيشتر اين است هکذا امرنا ابوالقاسم تعبير ايشان اين است حالا اين­جا می­گويد امرنا النبی

س: ببخشيد اين در صحيح مسلم هم هست

ج: بله آقا؟

س: توجيه عبدالله ابن عباس چه بود؟

ج: سنی­ها توجيه­شان اين بوده که آن تأويل کرده احناف تأويل کرده ثم للرؤيه گفته اين­جا، گفته و الا ايشان می­گويد نه ملازمه هست رؤيت اهل شام همه ببينند و روزه بگيرند به درد مدينه هم می­خورد ليکن مع ذلک فاصله بين مدينه و شام زياد نيست مثل فاصله بين خراسان و مصر نيست آن فاصله دور نيست

س: اين متن در مسلم و ابی داود و ترمزی هم آمده،

ج: هکذا امرنا ابوالقاسم

س: بله منتهی فقط در مسلم می­گويد که شک کرد آن راوی که گفت او لا تکتفی بصوم معاويه او لا نکتفی

ج: حالا آن مهم نيست، علی ای حال آقا اين هم بحث تقطيع را ما تمام بکنيم انشاءالله و تعالی اگر اين مطلب باشد اين احتمال پيش می­آيد که اين روايت درش تقطيع شده فتوای بوده اين روايت می­خواسته همان فتوی را تأييد بکند و اين خلاف کلام ابن عباس است چون آن کريب می­گويد من ديدم خودم ديدم مردم ديدند معاويه هم حکم کرد، اينها ابوحنيفه و احناف آمدند گفتند اگر همه ديدند قبول، اگر قاضی ديد يا حاکم حکم کرد نه آن به درد خودشان می­خورد اين­جا به درد خودش

س: بله

ج: حتی در مسافت قريبه فضلاً به بعيده

س: يک روايت معتبر عذر می­خواهم در شيعه آمده حالا برفرض که قاسم را معتبر بدانيم، گفتيم بالاخره يک حرف­های هست، يک روايت معتبری آمده و الا هيچ روايت ديگر به اين معارضه اين حالا در کنارش که به صورت اضافه­ای داشته باشد نيامده ما چطور می­توانيم بگوييم تقطيع بوده صرف اين­که در فتاوای اهل سنت اضافه­ای داشته

ج: می­گويم مشکل کار اين است که چون روات ما اهل کوفه هستند اهل عراق احتمالاً اين فتوی را پرسيدند امام تأييد کرده آن وقت آنها هم قيد زدند گفتند مراد اصلاً اين است که اهل باشد غير اهل نه و آن هم تازه مسافت قريب باشد بعيد نباشد

س: نه حالا بحث مسافت قريب و بعيدش يک بحث ديگر است اين جور که

ج: اصلاً احتمال احتمال دارد مسافت بعيد و قريب در متن روايت نبوده تلقی علماء اين بوده و لذا علمای ما هم همين اصطلاحی که من گفتم فرهنگ، فرهنگ عمومی اين بوده که مسافت قريبه بعيده را حساب بکنيم و الا

س: می­توانيم استظهار علماء واقعاً اطلاق را تقييد کند؟

ج: بله،

س: چرا؟ آخر کجاست؟

ج: خب می­گويم اولاً خود اطلاق من کراراً عرض کردم بحث نمی­کنيم چون اثباتش خيلی مشکل است اولاً ايشان ايشان خودش می­گويد که بين مصر و خراسان بالاجماع تلازم نيست

س: اجماع اهل سنت هم به درد خودشان می­خورد

ج: نه اين اجماع برای انعقاد ارتکاز فقهای خيلی خوب است يک فرهنگ فقهايي بوده و بعد هم عملاً همچون چيزی نشنيديم که بعد از شش ماه هشت ماه بيايند بگويند ما در مصر روزه گرفتيم سی روز شما چرا بيست و نه روز يک روز ديگر را قضا کنيد

س: خب الآن که اين اتفاق نمی­افتد غالباً

ج: اما خب عملاً می­شود خب مشکل ندارد زياد می­شود که در قم مثلاً بيست و نه روز باشد در مصر سی روز بشود يعنی به عکس اين­جا سی روز باشد آنجا بيست و نه روز باشد همين الآن بين عراق و ايران دارد اختلاف می­افتد حالا ديگر مصر و کذا نمی­خواهد عملاً که اين بوده که، نيامدند اين مسافت­های دور را اصلاً محاسبه کنند،

س: ايشان در ادامه می­گويد که و حکی بعد اين­که اين اختلاف­ها را می­گويد قبل از اين­که قول مالک را بگويد می­گويد و حکی ابوعمر الاجماع علی انه لاتری الرؤيه فيما بعد من البلدان کالاندلس من خراسان و قال و لکل بلد رؤيتهم الا ما کان کالمصر الکبير و متقارب اقطار من بلدان مسلمين ادعای اجماع می­کند

ج: اين اجماع يعنی يک نوع فرهنگ است يک تلقی بوده، نمی­آيند آنها همچون کاری بکنند حالا الآن در زمان می­آيند می­گويند آقا در ايران قابل رؤيت نيست، نمی­دانم جنوب آفريقا آمريکا ديدند مثلاً در آمريکاي لاتين، آقا اين و اين معنی

س: اين اصلاً مقيد، يعنی چه يعنی

ج: اين صوم للرؤيه است

س: در بين اهل سنت اين روايت آمده در برابر آنها ايستاده ديگر

ج: اين صوم للرؤيه يعنی، اين معنای صوم للرؤيه

س: اين را می­گويد

س: ده ساعت بعد از غروب ماه

ج: بيشتر

س: حالا هر موقع

س: همين سال گذشته

ج: همين شد حالا به هر حال شما دقت بکنيد اصلاً اين معنای صوم للرؤيه است يعنی مثلاً

س: اهل، آن نکته­ای که حاج آقا داشتند نکته مهمی است آن­که اهل نيست اهل بلد باشد آری، کی پيش می­آيد که همه اهل بلد

ج: چرا آنجا ممکن است همه اهل بلد ببينند

س: ممکن حاج آقا درست

ج: ببينيد در اين­جا نه امکان عقلی محاسبه، اين­جا دوازده ساعت عمر هلال است ديده نمی­شود آنجا می­شود بيست و دو ساعت ديده می­شود همه هم می­بينند اين­که مشکل ندارد، علی ای حال معنای صوموا للرؤيته و افطر مخصوصاً اين روايت امام هادی خيلی قشنگ حاکم است اين می­گويد اصلاً ما در اين شب نديديم اما می­گويند در اندلس ديده می­شود

س: کتاب­های احمدی را

ج: و درست هم هست اين مطلب هم درست است که در بغداد رؤيت نشود در اندلس ديده بشود تلازم مابين اين دوتا نيست،

س: مالک نقل می­کند که گفته که، مالک اين است ابن وهب و ابن القاصه ازش نقل کردند که ان اهل البصره اذا رأوا هلال رمضان ثم

10: 60

ذلک الی اهل الکوفه و المدينه و اليمن انه يلزموهم الصيام او القضاء

ج: خب بصره و کوفه، بصره و کوفه فاصله­ای نيست که

س: مدينه که زياد است

ج: نه بازهم زياد نيست نه،

س: اينها با اين نگاه که در يک نصف النهار بودنشان

ج: مثلاً بله نه، تقريب نه زياد نيست نه،

س: شايد در يک نصف النهار

س: يمن نيست ولی مدينه

ج: مدينه هم همين طور خيلی نيست

س: يمن نزديک است

ج: نه مدينه هم اين قدر دور نيست، اين مثل اين ور ايران و آن ور ايران، مثلی اين­که فرض کنيم در تبريز است می­روند می­گويند اهل مشهد هم بگيرند اين فاصله­اش از تبريز و اهل مشهد کمتر است الآن علی ای حال يک بحثی که، آن وقت اين فايده اين بحث اين است که خيلی از اطلاق­ها اينها محل شبهه می­شود يعنی اگر ما برگرديم روايات اهل بيت را مطابق با فتاوای آنها نگاه بکنيم اصلاً گاهی اوقات تغييری پيدا می­شود عنوانش عوض می­شود آيا اينها را می­شود از

س: حکم جديد لازمه

ج: به قول شما، نه خيلی جديد، اما در مواردی آن وقت اين ارتکازات فقهای ما را هم اثبات می­کند که چرا فقهاء به اين ارتکازات عمل کردند يعنی ارتکاز فقهای طائفه هم هست، چرا بلاد قريبه گرفتند، چرا مطلق بلاد را نگرفتند، مثلاً فرض کنيد از زمان شيخ طوسی چون صفار را ايشان می­گويد نقل کرد، اين صفار بود ديگر نه؟ بله

س:

39: 61

ج: صفار نقل کرده، صفار خيلی کتاب­هايش مشهور نيست تعجب آور است يعنی مرحوم شيخ طوسی نقل می­کند غالباً منفرد است در نجاشی حتی به طريق ديگر هم نيامده، به هر حال اين نشان می­دهد که با وجود روايت در کتاب صفار باز بناشان به اطلاق نبوده بعيد و قريب نبوده اين­که مثلاً در مدينه ديده در آفريقای جنوبی ديده بشود در آمريکا

س: در تأييد فرمايش شما اين جوری می­شود گفت که اين الا ان شهد اهل بلد اصلاً اتفاق اگر بخواهد بيفتد در بلد قريبه اتفاق می­افتد

ج: نه ممکن است

س: در بلد بعيده خيلی بعيد است که يک کسی بعد شش ماه بيايد بگويد مثلاً

ج: همين ديگر که من گفتم ديگر

س: خيلی بعيده

ج: اصلاً نبوده چنين ارتکازی وجود نداشته هی مردم سؤال بکنند از اهل مصر آقا شما کی روزه گرفتيد؟

24: 62

آمد خب از مکه از بجنورد آقای بجنوردی می­گفت می­رفتيم مکه در آن زمان هفت ماه در راه بودند، هفت ماه هم برگشتند چهارده ماه، يک سفر حج چهارده ماه طول می­کشيد

س: مغرب را دارد که طرف اين اصلاً برنامه­اش هست از ماه شوال امسال حرکت کرديم که حج سال بعد را درک کنيم در مکه،

ج: نه در ختن دارد که پنج سال در راه بود

س: ختن پنج سال است بله

ج: بله ختن دارد پنج سال

س: خَتن است يا خُتن؟

ج: خُتن، خُتن است طرف چين

س: آهوی ختن که می­گويند

ج: يعنی گفت که به اهل، گفت کجايي هستی؟ گفت بصره گفت اهلاً بجيران الله همسايه، گفت بابا بصره تا اين­جا گفت بابا من پنج سال است درآمدم تازه امروز رسيدم پنج سال از ختن درآمدم تازه امسال رسيدم به مکه، امروز رسيدم به مکه اين طوری هم داشتيم چرا، علی ای حال آنچه که الآن به ذهن ما می­آيد ملاحظه فتاوای شايع اگر اين مطلب ثابت بشود که شايع بوده اصلاً معلوم می­شود احناف در مقابل ابن عباس گفتند، با اين­­که کريب می­گويد ماه را همه ديدند بازهم قبول نمی­کنند آن وقت اين مسافت بين مدينه و شام زياد نيست که چيزی نيست مسافتش، واقعاً جيران الله

س: در يک خط هستند

ج: بله، تقريباً در يک خط هستند

س: مکه، مدينه، شام اين­ها در يک خط هستند

ج: بله

س: مدينه با بصره فاصله­اش زياد است

ج: نه بازهم اين طور نيست نه،

س: چون اين غرب سعودی است آن شرق است

ج: می­دانم بازهم آن قدر زياد نيست نه، علی ای حال حالا اگر اين مطلب درست باشد اين می­تواند در انعقاد اطلاق اشکال ايجاد بکند، بحث ما سر اين است و اصولاً نکته حديث را روشن می­کند نکته سر کلمه اهل است نه بلد آخر،

س: آن وقت اطلاق هم آمده که اين شک­ها را برطرف بکند

ج: بايد ثابت بشود اطلاق دارد

س: آری ديگر.